

کتاب دانیال - شماره صد و پنجاه و دو

نمادپردازی دو چوب حزقیال: سفری در دل نبوت و رستگاری

Jeff Pippenger

2024-03-22

ما در حال بررسی خط فصل سی و هفتم حزقیال هستیم؛ خطی که نخست نواخته شدن کرناي هفتم و پیام به لائودیکیه را معین می‌سازد، که به برآمدن سپاه یکصد و چهل و چهار هزار می‌انجامد. سپس حزقیال آن خط را با معرفی پیوستن دو چوب پادشاهی‌های شمالی و جنوبی اسرائیل تکرار و توسعه می‌دهد، به منزله تمثیلی از فرایندی که به موجب آن، الوهیت و انسانیت در زمان نواخته شدن کرناي هفتم به هم ملحق می‌گردند. چون آن دو قوم به صورت یک قوم به هم پیوند یافتند، حزقیال تصریح می‌کند که بر ایشان پادشاهی خواهد بود، و آنگاه به عهد جاودانی می‌پردازد؛ همان عهدی که با یکصد و چهل و چهار هزار منعقد می‌گردد، و تأکید می‌کند که آن قوم عهدی ایام آخر، معبد خدا را تا ابد در میان خویش خواهند داشت.

ما بر آن خط، کار یوحنا در اندازه‌گیری هیکل در سال ۱۸۴۴ را افزوده‌ایم؛ کاری که بدین‌سان نماد اندازه‌گیری نهایی است که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد. آن اندازه‌گیری همچنین نزد زکریا مطرح است؛ او بیان می‌کند که این اندازه‌گیری زمانی رخ می‌دهد که خدا بار دیگر اورشلیم را به‌عنوان شهری برای نهادن نام خویش برگزیند. ما تمثیلی برقرار می‌کنیم میان اجزای تشکیل‌دهنده هیکل و دو چوب پادشاهی‌های شمالی و جنوبی اسرائیل. کار مسیح در پیوند دادن الوهیت خویش با انسانیت یکصد و چهل و چهار هزار، در دو نبوت دو هزار و پانصد و بیست ساله پراکندگی که بر پادشاهی‌های شمالی و جنوبی وارد آمد، در پیوند با نبوت دو هزار و سیصد ساله، نمایانده می‌شود.

برای اینکه معلوم شود چوب‌های حزقیال در کار انجیل نمایانگر چه هستند، به درکی پایه‌ای از انجیل نیاز است. مسیح پس از چهار هزار سال ناتوانی‌های موروثی، که از طریق مریم به او منتقل شد، جسم سقوط کرده ما را پذیرفت. او به‌عنوان الگوی ما نشان داد که با به‌کارگیری اراده خود و تسلیم کردن آن به اراده پدرش، ما نیز می‌توانیم همان‌گونه که او غلبه کرد، غلبه کنیم؛ یعنی با به‌کارگیری اراده خود در تابعیت از اراده او. اراده ما، چه برای نیک و چه برای بد، در مغز ما به کار گرفته می‌شود؛ مغزی که دژ روح است.

دانشجویی که می‌خواهد کار دو ترم را در یکی انجام دهد، نباید اجازه یابد در این موضوع هر طور که می‌خواهد عمل کند. به عهده گرفتن کار دوبرابر برای بسیاری به معنای تحمیل فشار بیش از حد بر ذهن و غفلت از تمرین و فعالیت بدنی مناسب است. معقول نیست فرض کنیم ذهن می‌تواند مازاد خوراک فکری را دریا بد و هضم کند؛ و پرخوراندن ذهن گناهی به همان اندازه بزرگ است که بار کردن بیش از حد بر اندام‌های گوارشی و ندادن دوره‌های استراحت به معده. مغز دژ تمام وجود انسان است، و عادات نادرست خوردن، لباس پوشیدن یا خوابیدن بر مغز اثر می‌گذارد و مانع دستیابی به آنچه دانشجو می‌خواهد، یعنی انضباط خوب ذهنی، می‌شود. هر بخشی از بدن که مورد ملاحظه قرار نگیرد، پیام آسیب خود را به مغز مخابره خواهد کرد. در آموزش جوانان درباره چگونگی حفظ سلامتشان باید صبر و پشتکار فراوان به کار برده شود. آنان باید در این امر به‌خوبی آگاه شوند تا هر عضله و اندام چنان تقویت و منضبط گردد که در کنش ارادی یا غیرارادی، بهترین سلامت حاصل شود، و مغز نیز نیرومند گردد تا فشار مطالعه را تاب آورد. تعلیم و تربیت مسیحی، ۱۲۴.

کار عهد ابدی این است که قانون خدا را بر دل‌ها و ذهن‌های ما بنویسد، و هر دو، دل و ذهن ما، در «دژ جان ما»، که همان مغز ماست، قرار دارند.

ذهن مرد یا زن در یک لحظه از پاکی و قداست به انحطاط، فساد و جنایت سقوط نمی‌کند. دگرگون کردن انسان به الهی یا تنزل دادن کسانی که به صورت خدا آفریده شده‌اند به حالت حیوانی یا شیطانی، زمان می‌برد. با نظاره کردن، دگرگون می‌شویم. با این‌که به صورت آفریننده خویش شکل گرفته است، انسان می‌تواند ذهن خود را چنان تربیت کند که گناهی که زمانی از آن بیزار بود برایش دلپذیر شود. وقتی از بیداری و دعا دست می‌کشد، از پاسداری دژ—یعنی دل—نیز دست می‌کشد و به گناه و جنایت می‌پردازد. ذهن منحط می‌شود، و تا هنگامی که چنان تربیت می‌شود که نیروهای اخلاقی و فکری را به بند بکشد و آنها را تحت اطاعت امیال پست‌تر درآورد، برکشیدن آن از ورطه فساد ناممکن است. باید جنگی پیوسته با ذهن نفسانی حفظ شود؛ و باید از تأثیر پالاینده فیض خدا یاری بگیریم، تأثیری که ذهن را به سوی بالا می‌کشاند و آن را به تأمل در امور پاک و مقدس عادت می‌دهد. خانه ادونتیس، ۳۳۰.

«ذهن»، «دل» و «مغز» همان «دژ روح» است. دژ، قلعه‌ای است که باید از ورود گناه به آن پاسداری کرد.

"در دعای خود به پدر، مسیح درسی به جهان آموخت که باید بر ذهن و جان نقش بندد. «این است حیات جاودان»، گفت، «که تو، خدای یگانه حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند.» یوحنا ۱۷:۳. این است تعلیم راستین. این تعلیم قدرت می‌بخشد. معرفت تجربی خدا و عیسی مسیح که او فرستاده است، انسان را به صورت خدا دگرگون می‌کند. به انسان تسلط بر خویش می‌بخشد و هر انگیزش و خواهش طبیعت فروتر را زیر فرمان قوای برتر ذهن درمی‌آورد. دارنده آن را فرزند خدا و وارث آسمان می‌سازد. او را به مشارکت با اندیشه بی‌نهایت درمی‌آورد و گنجینه‌های سرشار کائنات را بر او می‌گشاید." درس‌های تمثیلی مسیح، ۱۱۴.

«قوای برتر» باید به کار گرفته شوند تا «کشش‌ها و هوس‌های طبیعت فروتر» را مهار کرده و به اطاعت درآورند. قوای برتر در فکر جای دارند و این «مشارکت با فکر نامتناهی» است که «انسان را به شباهت خدا دگرگون می‌سازد». در زمان مهرشدن آن صد و چهل و چهار هزار، تصویر وحش در یک گروه و تصویر مسیح در گروه دیگر شکل می‌گیرد. آنچه این دگرگونی را به انجام می‌رساند، پیوند اذهان است. آنان که فکری نفسانی یا جسمانی دارند، چنان‌که پولس آن را می‌نامد، تصویر جسم، یعنی وحش، را شکل می‌دهند. آنان که به فکر مسیح دست یافته‌اند، تصویر مسیح را شکل می‌دهند. وعده عهد این است که ما می‌توانیم در هنگام توبه به فکر مسیح نایل شویم، هرچند همگی با فکری نفسانی زاده شده‌ایم.

این فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود؛ او که با آنکه در صورت خدا بود، برابری با خدا را غنیمت نشمرد؛ بلکه خود را تهی ساخت و صورت بنده پذیرفت و در شباهت انسان‌ها شد؛ و چون در هیئت انسان یافت شد، خود را فروتن ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ صلیب، فرمان‌بردار گردید. فیلیپیان ۲:۵-۸

ما باید اندیشه مسیح را در خود داشته باشیم، همان‌گونه که در مسیح نیز بود، زیرا به صورت او آفریده شده‌ایم. اما ما آن اندیشه را نداریم؛ بلکه اندیشه‌ای جسمانی داریم و زیر گناه فروخته شده‌ایم.

پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، هیچ محکومیتی وجود ندارد؛ یعنی برای کسانی که نه بر حسب جسم بلکه بر حسب روح زندگی می‌کنند. زیرا قانون روح حیات در مسیح عیسی مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرده است. چه آنچه شریعت به سبب ضعف جسم از انجامش ناتوان بود، خدا با فرستادن پسر خود در شباهت جسم گناه‌آلود و برای گناه، گناه را در جسم محکوم

ساخت، تا حکم عادلانه شریعت در ما تحقق یابد؛ در ما که نه بر حسب جسم، بلکه بر حسب روح زندگی می‌کنیم. زیرا آنان که مطابق جسم‌اند، به امور جسم می‌اندیشند؛ اما آنان که مطابق روح‌اند، به امور روح. زیرا گرایش جسمانی مرگ است، اما گرایش روحانی زندگی و آرامش است؛ چون گرایش جسمانی دشمنی با خداست، زیرا مطیع شریعت خدا نمی‌شود و نیز نمی‌تواند. پس آنان که در جسم‌اند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند. اما شما در جسم نیستید، بلکه در روح هستید، اگر به راستی روح خدا در شما ساکن است. و اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، از آن او نیست. و اگر مسیح در شماست، بدن به سبب گناه مرده است، اما روح به سبب پارسایی حیات است. رومیان ۱: ۸-۱۰.

در روح بودن حیات است، و در جسم بودن مرگ. جسم، طبیعت فروتر است؛ سرچشمه احساسات ماست. طبیعت فروتر جسمانی باید تحت حکومت طبیعت برتر باشد، که این با به‌کارگیری اراده‌های ما در تسلیم نسبت به روح‌القدس محقق می‌شود. ذهن‌های جسمانی برتر ما می‌توانند همین‌جا و همین‌اکنون دگرگون شوند، اما طبیعت فروتر ما برای تغییر باید تا ظهور ثانی منتظر بماند.

دو چوب حزقیال چوبی را مشخص می‌کنند که به‌عنوان صحن نمایش داده شده است، و آن چوب در سال 1798 به پایان خود رسید. آن به‌طور کامل به دو دوره تقسیم شده بود: 1260 سال پایمال شدن لشکر به دست بت‌پرستی، و 1260 سال پایمال شدن لشکر به دست پاپی‌گری. آن چوب نماینده پایمال شدن مقدسگاه خدا نبود، زیرا مقدسگاه خدا در پادشاهی جنوبی قرار داشت. لشکری که به دست بت‌پرستی و پاپی‌گری پایمال شد، هیكل انسانی بود، اما نسبت به پادشاهی جنوبی، آن بدن بود و پادشاهی جنوبی جایی بود که خدا برگزید سر را در آن قرار دهد. پادشاهی شمالی بدن بود، پادشاهی جنوبی سر بود.

دو دوره هزار و دویست و شصت‌ساله پادشاهی شمالی، دو گرایش متفاوت به گناه را در هیكل بدن، چنان‌که در گرایش‌های موروثی و پرورده نمایان است، نمایندگی می‌کرد. بت‌پرستی نماز گرایش‌های موروثی گناه در هیكل بدن بود، و اتخاذ دین بت‌پرستی از سوی پاپی‌گری، نمایانگر گرایش‌های پرورده به گناه است. در هر دو صورت، هیكل بدن تا ظهور ثانی نمی‌توانست متبدل شود؛ از این رو چوب پادشاهی شمالی تنها تا سال ۱۷۹۸ امتداد داشت، و چون به یوحنا گفته شد هیكل را اندازه بگیرد، آن چوب باید کنار گذاشته می‌شد.

واژه «تبدیل» به معنای دگرگونی یا تغییر از یک حالت یا وضعیت به حالت یا وضعیت دیگر است. وقتی آدم و حوا گناه کردند، از حالت اولیه خود «تبدیل شدند»، زیرا آنان کامل آفریده شده بودند، به صورت خدا، چنان‌که قوای عالی بر قوای سفلیه مسلط بودند. وقتی گناه کردند، «تبدیل» به موجودی شدند که در آن قوای سفلیه بر قوای عالیه چیره شد. آنان آن وضعیت را به همه فرزندان خود منتقل کردند.

در روایت نبوی «دو چوب» حزقیال، خداوند اورشلیم را به‌عنوان سر، یعنی پایتختی که پادشاه در آن ساکن بود، برگزید. قرار بود قدرت برتر باشد. در تمثیل دو چوب، پادشاهی جنوبی در نسبت با پادشاهی برتر شمال، قدرت فروتر بود. تبدیلی که با به‌هم پیوستن آن دو چوب نمایانده می‌شود، اقتضا می‌کرد که پادشاهی جنوبی به جایگاه خود به‌عنوان سر بازگردانده شود. می‌بایست به پادشاهی شمالی برگردانیده شود، زیرا آنگاه با پادشاه حقیقی شمال پیوند می‌خورد و با تالار تخت پادشاهی حقیقی شمال متصل می‌گردید.

به همین دلیل، پادشاهی شمالی تنها تا سال ۱۷۹۸ ادامه یافت، و به یوحنا گفته شد صحن را بیرون بگذارد، که آن نیز تنها تا سال ۱۷۹۸ ادامه داشت. پادشاهی جنوبی با رسیدن فرشته سوم به چوب دوهزار و سیصد سال پیوسته می‌شد، اما پادشاهی شمالی پایان می‌یافت، زیرا ترکیب الوهیت و

انسانیت در دو بخش معبد که یوحنا سپس اندازه‌گیری کرد، به انجام رسیده بود. پادشاهی شمالی، در هنگام آمدن فرشته سوم، به وسیله پیوند چهل‌وشش با پادشاهی جنوبی مرتبط بود، اما مانند پادشاهی جنوبی، مستقیماً به سال ۱۸۴۴ متصل نشد.

پادشاهی جنوبی، هم با هیکل چهل‌وشش‌ساله و هم با ترکیب الوهیت و انسانیت که به وسیله دویست و بیست سال نمایانده می‌شد، مرتبط بود. پادشاهی شمالی در ۱۷۹۸، بنیاد هیکل چهل‌وشش‌ساله را نشان نهاد، اما همان‌جا پایان یافت؛ زیرا که به منزله بنیاد، نمایانگر آن جسدی بود که مسیح بر خویشتن گرفته بود، و جسد او از بنیاد جهان ذبح شد. همه هیکل‌ها نمادهایی قابل تعویض‌اند، و بنیاد آن چهل‌وشش سال در ۱۷۹۸، معرف جسد انسانی اوست، و ختام آن چهل‌وشش سال در ۱۸۴۴، معرف الوهیت او.

سپاهی که تا سال ۱۷۹۸ پایمال شده بود، قدسگاه خدا نبود؛ هرچند در آن دوره چنین نشان داده می‌شد که قدسگاه خدا پایمال می‌شود، اما آن پایمالی در پادشاهی جنوبی رخ می‌داد؛ جایی که خدا اورشلیم را برگزیده بود تا قدسگاه و نام خود را در آن قرار دهد. سپاه پایمال‌شده نماینده غیریهودیان بود؛ نمایانگر بدنه بود.

وقتی آدم و حوا گناه کردند، «هفت بار» هفت‌هزارساله پایمال شدن بشریت به وسیله گناه آغاز شد. در آن هنگام، بره‌ای که از بنیاد جهان ذبح شده بود، پوست‌های بره فراهم آورد تا برهنگی گناه‌آلود بشریت را بپوشاند. وقتی پایمال شدن بشریت در سال ۱۷۹۸ به پایان رسید، بره، که بنیان و سازنده هر بازنمایی تقدیس‌شده‌ای از هیکل است، بار دیگر ذبح شد. آنجا پادشاهی شمالی، و هیکل انسانی بازنمایی‌شده در آن، پایان یافت.

۱۷۹۸ سالی بود که پادمسیح جعلی کشته شد، پس از آن که شهادت شیطانی سه سال و نیم نبوتی خود را داده بود؛ شهادتی که با قدرت یافتن او در سال ۵۳۸ آغاز شد و پیش از آن، سی سال آمادگی از سال ۵۰۸ آغاز شده بود. آن، بدل شیطانی سی سال آمادگی مسیح بود که از تولدش آغاز شد و با قدرت یافتن او، هنگامی که تعمیم گرفت، پایان یافت؛ و پس از آن، به مدت سه سال و نیم حقیقی شهادت خود را داد تا به زمانی رسید که بره‌ای که از بنیاد جهان ذبح شده بود، مصلوب شد. سپس وعده او تحقق یافت که گفته بود وقتی هیکل ویران شود، آن را در سه روز برپا خواهد کرد.

او خود همان کسی بود که معبد بدن خویش را برپا ساخت، زیرا این قدرت الوهیت او بود که رستاخیز را تحقق بخشید، زیرا الوهیت او در مصلوب شدن نمرود؛ این انسانیت او بود که بر صلیب مرد، زیرا برای خدا مردن ناممکن است.

«من قیامت و حیات هستم» (یوحنا ۱۱:۲۵). آن که گفته بود: «جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم» (یوحنا ۱۰:۱۷)، از قبر بیرون آمد، به آن حیاتی که در خود داشت. انسانیت مرد؛ الوهیت نمرود. مسیح در الوهیت خود قدرت درهم‌شکستن بندهای مرگ را داشت. او اعلام می‌کند که حیات را در خود دارد تا هر که را بخواهد زنده گرداند. پیام‌های برگزیده، کتاب ۱، ۳۰۱.

در سال ۱۷۹۸، هیکل انسانی، که جایگاه «پادشاهی شمالی» بود، به پایان رسید؛ زیرا به‌عنوان نماد طبیعت سفلی، تا رستاخیز در هنگام ظهور دوم قابل تغییر نبود. باین‌حال، این امر سنگ‌بنای آن دوره چهل‌وشش‌ساله را مشخص کرد که در آن مسیح هیکلی را برپا داشت که می‌توانست دگرگون شود؛ هیکلی که با «پادشاهی جنوبی» نمایانده می‌شد و نماد نیروهای وال‌تر ذهن بود؛ ذهنی که در همان لحظه‌ای که گناهکاری عادل شمرده می‌شود، دگرگون می‌گردد.

بر آن بنیانی که خود مسیح نهاده بود، رسولان کلیسای خدا را بنا کردند. در کتاب مقدس، تمثیل برپا کردن هیکل، غالباً برای نشان دادن بنای کلیسا به کار می‌رود. زکریا به مسیح به‌عنوان «شاخه»

اشاره می‌کند که باید هیکل خداوند را بنا کند. او از غیریهودیان به عنوان یاوران در این کار سخن می‌گوید: «آنان که از دورند، خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند کرد»؛ و اشعیا اعلام می‌کند: «پسران بیگانگان، دیوارهای تو را خواهند ساخت.» زکریا ۱۲:۶، ۱۵؛ اشعیا ۶۰:۱۰.

درباره بنای این هیکل، پطرس می‌گوید: «نزد او، که سنگی زنده است و هرچند از سوی انسان‌ها مردود شد، اما نزد خدا برگزیده و گران‌بهاست، آمده‌اید؛ شما نیز، همچون سنگ‌های زنده، خانه‌ای روحانی بنا می‌شوید تا کاهنانی مقدس باشید و قربانی‌های روحانی مقبول نزد خدا را به وسیله عیسی مسیح تقدیم کنید.» اول پطرس ۲:۴، ۵.

در معدن سنگ جهان یهودیان و غیریهودیان، رسولان سخت می‌کوشیدند و سنگ‌ها را بیرون می‌آوردند تا بر شالوده بگذارند. پولس در نامه‌اش به ایمانداران افسس گفت: «پس اکنون شما دیگر بیگانگان و غریبان نیستید، بلکه هم‌وطنان مقدسان و از اهل خانه‌ی خدایید؛ و بر شالوده رسولان و انبیا بنا شده‌اید، که خود عیسی مسیح حجر زاویه اصلی است؛ که در او همه بنا، که به نیکویی به هم پیوسته است، رشد می‌کند تا در خداوند به هیکلی مقدس مبدل گردد؛ و شما نیز در او با هم بنا می‌شوید برای مسکنی برای خدا به وسیله روح.» افسسیان ۲:۱۹-۲۰.

و به قرن‌تین نوشت: «به موجب فیض خدا که به من عطا شده است، چون بنای دانا، بنیاد را نهاده‌ام و دیگری بر آن بنا می‌کند. اما هر کس مواظب باشد که چگونه بر آن بنا می‌کند. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند بنیانی جز آنچه نهاده شده است بگذارد، که همان عیسی مسیح است. حال اگر کسی بر این بنیاد با طلا، نقره، سنگ‌های گران‌بها، چوب، گاه و خاشاک بنا کند، کار هر کس آشکار خواهد شد؛ زیرا آن روز آن را آشکار خواهد کرد، چون به آتش مکشوف خواهد شد؛ و آتش کار هر کس را خواهد آزمود که از چه نوع است.» اول قرن‌تین ۳:۱۰-۱۳.

رسولان بر شالوده‌ای استوار، یعنی صخره دهور، بنا کردند. سنگ‌هایی را که از جهان برمی‌آوردند، بر این شالوده می‌نهادند. کار بنایان بی‌مانع نبود. کارشان به سبب مخالفت دشمنان مسیح بسیار دشوار شد. آنان می‌بایست با تعصب، پیش‌داوری و نفرت کسانی که بر شالوده‌ای باطل بنا می‌کردند، دست‌وپنجه نرم کنند. بسیاری از کسانی که چون بنایان کلیسا عمل می‌کردند، می‌توانستند به سازندگان دیوار در روزگارِ نِجِمِیا تشبیه شوند، چنان‌که نوشته شده است: «کسانی که بر دیوار بنا می‌کردند، و آنان که بار می‌کشیدند، و نیز آنان که بار می‌نهادند، هر یک با یک دست در کار می‌کرد و با دست دیگر سلاحی در دست داشت.» نِجِمِیا ۴:۱۷. اعمال رسولان، ۵۹۵، ۵۹۶.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

سقوط انسان سراسر آسمان را آکنده از اندوه کرد. جهانی که خدا آفریده بود به لعنت گناه آلوده و تباه شده بود و موجوداتی محکوم به رنج و مرگ در آن سکونت داشتند. برای آنان که قانون را زیر پا گذاشته بودند هیچ راه گریزی به نظر نمی‌رسید. فرشتگان از سرودهای ستایش دست کشیدند. در سراسر بارگاه‌های آسمانی برای ویرانی‌ای که گناه به بار آورده بود عزاداری برپا بود.

پسر خدا، فرمانده پرشکوه آسمان، از سر ترحم نسبت به نوع بشر سقوط کرده برانگیخته شد. چون مصائب جهان گم‌شده در برابرش نمودار شد، دلش از شفقتی بی‌کران به درد آمد. اما محبت الهی طرحی دراندیشیده بود که به واسطه آن انسان بازخریده شود. قانون نقض‌شده خدا حیات گناهکار را می‌طلیبد. در سراسر جهان هستی، تنها یک تن بود که می‌توانست از جانب انسان مطالبات آن را برآورده سازد. چون شریعت الهی به اندازه خود خدا مقدس است، فقط کسی که هم‌مرتب با خدا باشد می‌توانست برای تخطی از آن کفاره‌ای فراهم آورد. جز مسیح، هیچ‌کس نمی‌توانست انسان سقوط کرده را از لعنت شریعت رهایی بخشد و او را بار دیگر با آسمان آشتی دهد. مسیح تقصیر و ننگ گناه را بر خود می‌گرفت—گناهی چنان مکروه نزد خدای قدوس که

می‌بایست پدر را از پسرش جدا سازد. مسیح تا ژرفای نکبت فرود می‌آمد تا نوع تباه‌شده را برهاند. در حضور پدر، او به نفع گناهکار شفاعت می‌کرد، در حالی که لشکر آسمان با شدتی از اشتیاق که واژه‌ها توان بیانش را ندارند، در انتظار نتیجه بود. آن هم‌سخنی را زآمیژ—«مشورتِ سلامتی» (زکریا ۶:۱۳)—برای فرزندان سقوط‌کرده بشر، مدت‌ها ادامه داشت. نقشه نجات پیش از آفرینش زمین طرح شده بود؛ زیرا مسیح «بره‌ای است که از بنیاد جهان ذبح شده است» (مکاشفه ۸:۱۳)؛ با این همه، حتی برای پادشاه کائنات نیز، واگذار کردن پسرش تا برای نژاد گناهکار بمیرد، کشاکشی سخت بود. اما «خدا جهان را چنین محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودان یابد.» یوحنا ۳:۱۶. آه، راز رستگاری! محبت خدا برای جهانی که او را دوست نمی‌داشت! چه کسی می‌تواند ژرفای آن محبتی را بداند که «از معرفت فراتر می‌رود»؟ در طول اعصار بی‌پایان، ذهن‌های نامیرا که در پی درک راز آن محبت درک‌ناپذیرند، در شگفت خواهند شد و پرستش خواهند کرد.

«خدا می‌بایست در مسیح آشکار شود، «جهان را با خود آشتی می‌داد.» دوم قرن‌تین ۵:۱۹. انسان به سبب گناه چنان سقوط کرده بود که برای او، به‌خودی‌خود، ناممکن بود با او پی که ذاتش پاکی و نیکی است به هماهنگی برسد. اما مسیح، پس از آن‌که انسان را از محکومیت شریعت رهایی بخشید، می‌توانست قدرت الهی را عطا کند تا با کوشش انسانی متحد شود. بدین‌سان، به واسطه توبه نسبت به خدا و ایمان به مسیح، فرزندان سقوط‌کرده آدم می‌توانستند بار دیگر «فرزندان خدا» شوند. اول یوحنا ۳:۲. پدران و انبیا، ۶۳، ۶۴.